

طریق قدس رفتارش کلید عقل گفتارش بلاغت کاخ مسکونش فصاحت ملکش و روش
 هنر بدو هستی زد چو زد بدو برهستی سر آمد دور دانش چون سر آمد در جهان روش
 سخن افتاد از پا چون ز دستش رفت پشتیان ادب گردید ناقص گر چه کامل خوانده، هموزش
 دریغا رفت استاد سخن از دست و در دیده بجا ماند انتظارش بر روان سوکش بدل سوزش
 دریغا آن بیانات بدیع حکمت انبازش دریغا آن معانی ساز نطق منطق آموزش
 دریغا طبع خلاقش روان خلق مشتاقش دریغا خلق زیبایش بخوی زشت این توش
 فزونتر بود علموی گوهرش زین عالم سفلی از آن گنجینه خلد برین شد گوهر اندوزش
 نمیرد هر که ماند زنده زو آثار فرخنده هزاران سال دیگر زنده یابی در سخن اوزش
 بملک علم بینی تا ابد شاه جهانباش بجیش فضل یابی لم یزل سالار فیروزش
 از این خاک کی قفس آن مرغ دست آموز قدوسی چو قدسی آشیان شد مرغ جان دست آموزش
 ز روح القدس تاریخ و مکاش خواستیم گفتا «۱۳۴۹ هجری قمری»
 شده جا در جنان جاودانی عید نوروزش

قطران شاعر آذر بایگان



بقلم آقای کسروی

- ۲ -

زادبوم شاعر: قطران «تبریزی» معروفست و برخی مؤلفان نزدیک
 بزمان خود شاعر نیز او را «تبریزی» نوشته اند. ولی دانسته نیست که آیا
 راستی او از مردم تبریز بوده و خود و پدرانش در آن شهر پیدا بهر صله هستی
 گذارده بودند، یا چون اوروزگاری در تبریز میزیسته و معروف ترین و بهترین
 چکامه های خود را در آن شهر سروده بدین جهت تبریزی معروف شده است.
 تذکره نویسان او را ارومی یا گبلی یا ترمدی نیز خوانده اند. ولی هرگز

دلیلی بر این نسبت ها نیست . آنچه از کاوش و جستجو بر می آید قطران تبریزی یا گنجه ای بوده . دیگر نسبت ها پاک خطاست .

زیرا چنانکه خواهیم دید شاعر در آغاز جوانی در گنجه بوده و در این شهر است که او شعر سرایش آغاز کرده شهرت می یابد . و هرگز دلیلی بر اینکه او در آن شهر غریب بوده پیدا نیست . جز اینکه ما اگر سخن مشهور را استوار دیده و آن را بدینسان بپذیریم که تبریز زادبوم شاعر بوده در این صورت ناچاریم که او را در گنجه غریب دانسته بگوئیم که از تبریز بدان جا رفته بوده است .

اگر این جهت در کار نباشد هرگز دلیل دیگری بر غریبی شاعر در گنجه نیست و باید او را جز از مردم گنجه نه پنداشت !
به بینیم از گفته های خود شاعر چه بر می آید ؟ ! برخی بیت های شاعر در خور اندیشه و سنجش است و می توان از آنها درباره زادگاه او مطالبی بدست آورد :

۱ — در مثنوی که از تبریز برای ابوالیسر سپهدار گنجه فرستاده و در آنجا نوازشهای ابوالیسر را در باره خود یکا یک یاد نموده سپاس می گذارد از جمله می گوید : من چون عزم تبریز کردم تو مانع می شدی و می گفتی « تو آنجا نه فرزند داری نه زن » .

از این عبارت می توان انگاشت که قطران زادگاهش تبریز بوده و از آنجا به گنجه رفته بوده است . چه اگر چنین نبودی برای منع شاعر از مسافرت به تبریز حق عبارت این بود که گفته شود : برای چه « بدانجا میروی ؟ ! چه علاقه و کار در آنجا داری ! » . عبارت « تو آنجا نه فرزند داری نه زن » شایسته آن صورت است که قطران از مردم تبریز بوده لیکن زن و فرزندی در

آنجا نداشته است !

۲ - در چکامه ای که در ستایش ابومنصور و هسودان سروده و از باغی

که ابومنصور بدو بخشیده بود یاد می نماید :

« بانگار خویشتن رفتم بیباغ خویشتن
باغ را دیدم بسان جنت پروردگار »

و از اینجا یقین است که چکامه را در تبریز سروده در آخر شعرهای گوید :

چون ز شهر خویش رفتم شد عمار از من جدا

هر کسی گفتی برفت از تو عمار و هم وقار .

از این عبارت « چون ز شهر خویش رفتم » نیز میتوان پنداشت که اصل

شاعر از تبریز بوده و مقصود از « شهر خویش » همین شهر است که در

آغاز جوانی از آنجا به گنجه رفته است و در زمان غیبت او زمین و عمارے

که داشته به تصرف دیگران درآمده است .

زیرا اگر مقصود از این شهر تبریز نبود بایستی بگوید « چون ز شهر

خویش در آمدم » . چه اگر کسی مثلاً از تهران سفری کرده و سپس باز

گشته در سخن راندن از آن سفر خواهد گفت « چون از شهر در رفتم ... »

ولی اگر به تهران هنوز باز نگشته و در جای دیگر است که گفتگو

از سفر خود دارد ناچار خواهد گفت : « چون از شهر در آمدم ... »

۳ - در شعر هائی می گوید :

غمان گیتی گنجست و من چو گنجورم

خدای داند کز غم چگونه رنجورم

چو آفتاب زرافشان عزیز و مشهورم

به شهرهای خراسان و شهرهای عراق

از آن چندیم کز شالا خویشتن دورم

به شهر خویش دخیلم بحال خویش دلیل

بچشم یاران چون مزد خورده نزد ورم

از آن گهی که زمن دور گشت سایه میر

کنون به پیش یکی هفت ساله مأورم

بگاہ میر مرا بود بر همه شهر

شده چو خانه زنبور باغم از ترکان همی خلند بفرمانها چو زنبورم .
 گویا این شعر هارا در تبریز سروده و مقصود شکوه از زمانی است که
 ابوالخلیل پادشاه آذربایگان که از ممدوحان بزرگ شاعر است به سپاهان نزد
 سلطان سلجوقی رفته و ترکان در تبریز دست به ستمگری و آزار مردمان یازیده
 بودند و باغ شاعر را (که گویا همان باغ ابومنصوری مقصود است) نیز از
 دستش سته بودند . از این قرار مقصود از « شهر خویش » تبریز است و این هم
 دلیل دیگر بر تبریزی بودن شاعر می باشد .

۴ — در شعر هائی که دانسته نیست روی سخن با کدام پادشاهی دارد از
 ستمگری که چشم بر قصر او دوخته بوده شکوه نموده از جمله می گوید :

بنده را فریادرس شاه از خصمی آنچهان کایزد از خصمان ترا بیداد و فریاد آفرید
 من بفرمان تو قصری ساختم نوشادوار از پی باغی کش اجدادم بر اولاد آفرید
 گر نیابم داد بگذارم بجای آن قصر زود ورچه ایند قصر من خوشتر ز نوشاد آفرید
 خدمت تو هم به شهر آندر کنم بر جای غم گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید

« شادی آباد » یا « شاد آباد » اکنون نام محله در تبریز ، و نیز نام
 دهی در بیرون آن شهر است . ولی آن محله نیز در زمان های پیش در
 بیرون شهر بوده سپس جزو شهر شده . از این شعرها پیداست که شاعر
 از مردم یکی از این دو محل بوده است . و این دلیل صریح بر تبریزی بودن
 شاعر می اشد ، جز اینکه بودن شعرها از قطران یقین نیست . زیرا این نکته
 را سپس باز خواهیم نمود که همگی شعرها و چکامها که در دیوان های خطی
 منسوب به شاعر آذربایگان هست و در برخی از آنها بیش از ده هزار بیت شعر
 تدوین یافته بودن همه آنها از قطران یقین نیست . در چکامهائی که ممدوح
 آشکار نام برده شده می توان دریافت که سروده آن شاعر یا شاعر دیگریست

ولی در شعر هائی که ممدوح معروف نیست یا هرگز ممدوح ندارد بودن بان بودن آنها از قطران دانسته نیست .

این شعرها که شاعر زادگاه خود را شادی آباد یاد می نماید اگر یقین بود که از قطران است تردید ما را پاک رفع می کرد . ولی این یقین وجود ندارد . مگر اینکه چون شعرها در دیوان شاعر نوشته شده و هرگز بشاعر دیگری نسبت داده نشده و از سبک سخن و دیگر قرینه ها نیز بودن آنها از آن شاعر انگاشته میشود از این جهت تردید را بکنار گذارده و به پشتیبانی دیگر بیت های شاعر که یکایک یاد کردیم و هر کدام به تنهایی مؤید تبریزی بودن اوست حکم بکنیم که این شاعر نامدار بر خاسته تبریز بوده است . و اینکه در آغاز جوانی در گنجه دیده می شود برای آنست که از تبریز بدانجا مسافرت نموده . و بهمین جهت است که پس از دیر زمانی بار دیگر به تبریز بر میگردد . با آنکه در گنجه نزد پادشاه انجا و سپهدار آن پادشاه بسیار ارجمند بوده و با خوشی و خرمی میزیسته است .

کوناہ سخن آنکه قطران یا گنجه بوده یا تبریزی و چون تبریزی بودن او مشهور است . و از برخی گفته های خود او نیز در یافته می شود و از سوی دیگر کسی او را « گنجه ای » نستهوده از اینجا ما باور می نمائیم که او جز « تبریزی » نبوده است .

لیکن شاعر گنجه را هم شهر خود می شمرده . زیرا گذشته از آنکه جوانی خود را در انجا آغاز کرده و روزگاری در آن شهر بسر برده بود سپس هم که به تبریز برگشته بود باز از پادشاه گنجه و سپهدار او عطا و خلعت در می یافت . و دوستان بسیاری را که در انجا داشت همیشه یاد میکرد و چنانکه خواهیم دید در آخر عمر خود دو باره بدان شهر شتافت و باز

روزگارے درانجا میزیست . و چون پایان کارش دانسته نیست شاید در همین شهر بوده که آخرین روز های خود را بسر داده و بدرود زندگی گفته است .

انتقاد

بقلم : نصره الله کاسمی

بر کتاب « رشکٹ پر بھاء ؟ »

چندی پیش یکی از آشنایان من که فارغ التحصیل دارالمعلمین سابق است برایم کارت تبریکی فرستاده بود . کارت مزبور مشتمل بر تصویریک شاخه گل و شش سطر عبارت است که بر آن طبع کرده اند . شش سطر عبارت این است :

« در این روز سعید و عید ملی ایرانیان و اسلامیان که شکوفه های گل و ریاحین سر از خاک بیرون کشیده و با زبان نباتی خود بسایر طبقات تبریک میگویند من هم بنوبه خود تبریکات صمیمانه خود را تقدیم حضور مبارک نموده سلامتی و سعادت وجود محترم را از خداوند متعال خواستارم »

پس از خواندن عبارات مزبور در این اندیشه شدم که چرا امروز زبان فارسی بدینگونه سست و پریشان شده اسلوب تحریر بدینسان بی نظم و ترتیب گردیده است و از چه روی مردم مدرسه رفته دانش آموخته تا این پایه به قواعد و قوانین دستور زبان مادری خود بیگانه هستند !

بقول یکی از نمایندگان سابق از « حسن خوبی ! » این عبارات چیزی کم نبود و بگفته یکی از رفقا اگر جمله « با زبان حیوانی خویش » پس از جمله من هم بنوبه خود افزوده می شد شایسته بود که نو آموزان مدارس